۲۳۸

عبارتست اجمل از همین عبارات آنکه گفته میشود
اینجا او هناک و ثانی از همین عبارات آنکه اشارت
دلالتست بجوارح و اعضا و ثالث از همین عبارت
آنکه تخییل امتداد واصل بین المخیل و ما الحس علیه
لذالک الامتداد و پس اگر باشد مشار الیه امور
ذهنی فالاشارت عقلیه والا حسیه لا عقلی
اشارت حسی را چنین تعریف کرده اند هی الامتداد
او الاخذ من المشیر خطیا او سطحیا او جسمیا او منتهیا الی
المشار الیه منتهی الیه گاها میباشد نقطه و گاها میباشد
سطح و گاها میباشد جسم تعلیمی بحسب امتداد آنکه واقع
است بین مشیر و بین مشار الیه و قومیکه تحصیل
مقاصد بنظر و استدلال میکنند خالی ازین نیست
که تابع ملت از ملل انبیا هستند یا نی پس اگر
باشد اول نامیده میشود متکلمین و اگر باشد ثانی نامیده
میشود مشائیین و جماعه که تحصیل مقاصد بمجاهده
در ریاضات شاقه میکنند خالی ازین نیست که تابع ملت
از ملل انبیا هستند یا نی پس اگر باشد اول نامیده

نا امیده میشود صوفیه واگر باشد ثانی نا امیده میشود حکما حکمای
اشراقیین سعده بکسر عین ماخوذ از سعادت است بمعنای
نیک بخت خلاف شقاوت است سعده بفتح عین
ماخوذ از سعد بمعنای یمن خلاف نحس است حلا الجبا
رتین صحیح است در رهین لطف در لغت چیست ودر
اصطلاح چیست جواب میگوییم که لطف در لغت
لطف است ودر اصطلاح متکلمان لتکلیف یقرب العبد
الی الطاعة ویبعده عن المعصیة بحیث لا یؤدی الی
الالجاء کبعث الانبیاء رحق در لغت چیست ودر ا
صطلاح چیست جواب میگوییم که حق در لغت ماخوذ از
حق یحق بمعنای ثبت است ودر اصطلاح حق بر سه معنی
آمده است بمعنای ملک بمعنای بمعنای حکم مطابق مر وا
واقع رحق بر همین معنی را مقابل هو باطل متکلمان که
مقابل صدق را کذب بمعنای موجود دایمی که موجود
نمیشود فردا از زوال ادش در خارج مکرا عمد
دین در لغت چیست ودر اصطلاح چیست جواب میگوییم که
دین در لغت ماخوذ از دان یدون بمعنای انقیاد است

ودر اصطلاح دین را چنین تعریف کرده اند که ان الدین لا

سلام بدلیل قول الله تعالی که ان الدین عند الله الا

سلام و بعضی گفته اند که دین منسوب است بسوی الله تعالی

ملت منسوب است بسوی نبی و مذهب منسوب است بسوی ائمه مجتهدین

بعضی گفته اند که دین در لغت جزا و در اصطلاح چنین تعریف

کرده اند که الدین وضع الهی سائق لذوی العقول باختیار

هم المحمود الی الخیر بالذات چیست تفرقه ما بین دین

و ما بین ملت و ناموس و ما بین مذهب جواب میگوئیم

که از حیثیت اینکه اظهار کرده است شارع وضع الهی را شریعت

از حیثیت اینکه انقیاد کرده شده است یعنی جمع کرده شده است وضع

الهی را ملت است و از حیثیت اینکه انزال کرده است وضع الهی

را بواسطه ملک نسمی ناموس ناموس است و از

حیثیت اینکه رفته شده است بسوی وضع الهی مذهب است

حاصل کلام طریقه ثابته نموده بسوی نبی صلی الله علیه

و سلم است تحریر در لغت چیست و در اصطلاح

چیست جواب میگوئیم که تحریر در لغت نقش بر خط بر گرفتن

و در اصطلاح معنی تحریر اداء معنی است بعبارت

منسوب است بسوی نبی

دین

٢٣٥

عبست

بوضع الهی دین است و از حیثیت اینکه

املا کرده شده است

بکتابت چون معنی تقریر ادای معنی ست بعبارت
کتاب در لغت چیست و در اصطلاح جواب
همچو میگوید که کتاب در لغت بمعنای مکتوب است بمعنی
مکتوب تصویر لفظ است بحروف هجا و در اصطلاح
کتاب به هفت ما یطلق علیه در اطلاق کرده میشود
بر الفاظ مخیله والّه بر معانی و بر معانی مدلول الفاظ
و بر نقوش و بر الفاظ معانی و بر الفاظ نقوش و بر
نقوش معانی و بر مجموعه من حیث المجموع اما اسامی علوم
مدونه مدونه پس است مسایل تصدیق یا مسایل
ملکه که حاصل میشود از مشاهده مسایل مرة بعد
ملکه بر چند قسم است جواب میگوییم که ملکه بر دو اخرا
قسم است ملکه استنباطی ملکه استحضار ملکه استنباطی
را همچنین تعریف کرده اند که کیفیته راسخه یتهیء بها
المجتهد الاستنباط الاحکام العملیه عن ادلتها التفصیلیه
ملکه استحضاری را همچون تعریف کرده اند که کیفیته را
سخه یتهیء بها المجتهد الاستنباط الاحکام العملیه عن
عن ادلتها التفصیلیه ملکه استحضار را همچنین تعریف

کرده اند

کرده‌اند که کیفیت را النسخة تنبیهه بها الا ان یزن بحث مدة

النظر بالدلالات التی هی سبب بها القا منتهی بحیث یود

ران یستحضر لسانه منها متی شا بلا تجشم کسب جدید

الـ دلالت بر چند قسم است جواب میگویم که دلالت

بر دو قسم است دلالت لفظی و دلالت غیر لفظی و دلالت

لفظی بر سه قسم است دلالت لفظی وضعی و دلالت لفظی

عقلی و دلالت لفظی طبعی و دلالت لفظی وضعی مثل

دلالت کردن لفظ زید بر ذات متشخص و دلالت

لفظی عقلی مثل دلالت کردن لفظ دیز که مسموع شود

از وراء جدار و دلالت لفظی طبعی مثل دلالت کردن

لفظ وجع وجع صدری و دلالت غیر لفظی نیز بر سه قسم

دلالت غیر لفظی وضعی و دلالت غیر لفظی عقلی و دلالت

غیر لفظی طبعی و دلالت غیر لفظی وضعی مثل دلا

کردن خطوط و عقود و اشارات و نصب و دلالت غیر

لفظی عقلی مثل دلالت کردن دخان بر وجود نار

دلالت غیر لفظی طبعی مثل دلالت لفظی وضعی بر

کردن زرد دوابه نیز بر روت شجر دلالت لفظی وضعی بر

قسم است مطابقی تضمنی التزامی دلالتی که مطابقی باشد
مثل دلالت کردن انسان بر حیوان ناطق او
نیز که تضمنی باشد مثل دلالت کردن انسان بر حیوان
ناطق به تنهایی و دلالتی که التزامی باشد مثل دلالت
انسان بر قابلیت علم و صنعت کتابت و اما مده
مغلق کتاب شمسیه بشمسیه جواب میگویم که از جهت نسبت کردن
همه کتاب شمسیه را بشمس زیرا که شمس ازاله میکند ظلمات
را از محسوسات همچنین این کتاب ازاله میکند ظلمات را
از معقولات یا جواب دیگر آنکه نام مصنف بوده است
مسوده شمس الدین بنابر این نسبت داده است مصنف
کتاب شمسیه را بسوی شمس الدین مطلق الواو چند
قسم است جواب میگویم بر دو قسم است زیرا که خالی از
این نیست که واو عامله است یا غیر عامله پس اگر باشد اول
خالی از این نیست که ناصبه است یا غیر ناصبه اگر باشد اول
مثل استوی الماء والخشبة و اگر باشد ثانی مثل واقلد ولو
غیر عامله نیز بر دو قسم است زیرا که خالی از این نیست که
عاطفه است یا غیر عاطفه است پس اگر باشد اول نیز بر دو قسم است

زیرا که خالی

زیرا که خالی ازین نیست که از برای عطف مفرد بر مفرد یا از
برای عطف جمله بر جمله واو غیر عاطف نیز بر دو قسم است زیرا که
خالی ازین نیست که واو حالیه است یا استینافیه است
واو ربنبته چند احتمال دارد در جواب میگوییم که احتمال
دارد میتواند که واو عاطفه باشد یا واو حالیه باشد یا واو استینافیه
باشد بر تقدیر بودن واو از برای عطف لازم می آید
عطف اخبار بر انشا عطف اخبار بر انشا جایز نیست زیرا که
عطف بواو مناسبت جملتین میباید از روی اخبار و از روی
انشائی باشد میتواند جمله اخبار باشد اما تسلیم نمیکنیم در تحت
۲۳۷ نسخه جمله انشائی باشد لا نسلم انکه ربنبته جمله اخباری
باشد میتواند که انشائی باشد اما تسلیم کردیم که ربنبته جمله
اخباری لا نسلم انکه عدم عطف اخباری بر انشا جایز باشد
از جهت وقوع عطف در قول الله تعالی که یا لیتنا
نرد و لا نکذب بایات ربنا و جواب دیگری انکه یا میتواند که
عطف قصه بر قصه باشد قاعده در عطف قصه بر قصه
انکه عطف داشته میشود جمله متعدده را بر جمله متعدده اگر
ذکر منصور [illegible] نیست جواب میگوییم که اینجا جمله متعدده متصور است

رمز اگه معنی کلام که چنین میشود که نامیدم همین کتاب
را رساله شمسیه و نامیدم من همین کتاب را بغیر رساله
شمسیه نیز ترتیب کردم من همین کتاب را بر امور جمیع
و فیس ترتیب نکردم من همین کتاب را بر غیر امور جمیع با احتمال
دارد که واو نسبت استینافیه باشد   قاعده در
واو استینافیه یعنی آنکه نیست واقع میشود مدخول او واو
استینافیه جواب از سوال مقدر می باشد اینجا متصور نیست
جواب میگوییم که لا نسلم که این قاعده کلی باشد زیراکه
گاهی واقع میشود مدخول واو استینافیه از برای مجرد
انقطاع کلام لاحق از کلام سابق اینجا از همین قبیل
است کما فی المختصر اما قبول هم کردیم که کلی باشد وقوع در
مدخول واو استینافیه جواب از سوال مقدر اینجا ذلک متصور
متصور است بدین طریق که یا پرسیده شود که نسبت مصدر اگه
چگونه ترتیب کردی تو کتاب را جواب داده شده است
پس اینجا همین قول با احتمال دارد که واو در ترتیب واو حالیه باشد
قاعده اینست که هر وقت که جمله فعلیه حالیه مثبت
حال واقع شود لابد است از دخول قد اینجا دخول قد نیست

اینست که

جواب

جواب میگوییم لا نسلم بنای کلام مصنف بر مذهب
بصریین باشد میتواند که بر مذهب کوفیین باشد اما قبول هم کردیم
بنای کلام بر مذهب بصریین باشد انجا دخول قد متحقق است
زیرا که قد عام است از این که لفظا باشد یا تقدیرا اینجا تقدیرا است
نحو جانحذ در قول الله تعالی و حصرت صدورهم تقدیره حصرت
ای قد حصرت صدورهم میشود و مرتبة مشتق از ترتیب است باین
طریق ذکر کرده میشود متضمن را الصورة فعل متضمن للصورة
قید حال یا متضمن را الصورة فعل متضمن را لصورة قید حال
اگر ذکر کرده شود اول را معنیش این طریقه میشود که
و مرتبة مشتملا علی مقدمة اگر ذکر کرده ثانی را معنیش
این طریقه میشود که المشتملة مرتبا علی مقدمة پس بر هر
تقدیر میباشد علی صلة متضمن   ترتیب در لغت چیست
و در اصطلاح چیست جواب میگوییم که ترتیب در لغت جعل کل
شی فی مرتبته و در اصطلاح ترتیب را همچنین تعریف
کرده اند که جعل الاشیاء المتعددة بحیث یطلق علیها اسم الواحد
و یکون لبعضها نسبة الی بعض آخر بالتقدم و التأخر تر
تیب را چنین تعریف کرده که ایراد شی در عقب شی آخر

حصرت

زینت ببر معنی بشد متعدی بجهت ظاهر معنی لبس یا لبس که
میکند بمعطف ور زینت من مقدمه جواب میگویم که یا انکه بنا
زینت مجاز را شتمال دران بودن مجاز مشهور رود در عرف
حتی که رد بدیت معین معنی حقیقت عرفیه با انکه میباشد
زینت از باب تضمین [illegible] مضمون
لحق بعضی گفته از ترتیب متعدی میشود بجعل زیرا که معنی
تزیینت کامل گردانیدن اجزای کل است مرتب بلبس منحصر میشود
[illegible] همین معنی بالقوه بمقام لبس متعدی میشود همین
زینت بجعل تشوی عمو همین جعل دو قسم است جواب
میگویم که جعل بر دو قسم است جعل بسیط جعل مرکب جعل
بسیط نامیده میشود جعل ابداع یعنی ایجاد لیس از لیس
لیس تقاضا میکند همین جعل مجعول را لیس مثل قول الله تعالی
وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ جعل مرکب را نامیده میشود
جعل اختراع یعنی ایجاد اثر در چیزی که هو همین چیز قابل هرا
شده است لیس تقاضا میکند همین جعل مجعول مجعول الیه را
مثل قول الله تعالی وَجَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا علامت جعل
بسیط انیست که بجای خلق بیاید متعدی به یک مفعول میشود بسوی

واحد علامت

واحد علامت حمل مرکب اینست که بمعنای صریحه
نمیشود لسوی هعوقولین مراد بحمل اعنا مرکب نسبت
کل بر جند قسم سیت جواب میکویم که کل بر سه
قسم سیت کل اجماع کل افرادی کل مخففه از کلیین بالا
یمنع نفس تصوره عن وقوع الشرکة فیه منی مرادبکلا
کل اجماعی سیت یا کل افرادی سیت یا کلی مخففه از کلیین
نسبت سیلی لسوی شی ازعمین مذاکوراة اما اول جبرا
زیرا که در کلی اجماعی لابدلیست اینکه واقع شود خوش جمع
یا مجلا بلازم انی کلا اما مقصود سیت ونیز لازم می آید اینکه
موجود نشود ترتیب در ین حین از غیر الله تعالی وذلک
باطل سیت واما ثانی جواز زیرا که تعریف صادق اید درین حین
بر شی افراد معرف ونیز لازم می اید اینکه موجود نشود نسبت
درین حین از غیر الله تعالی ونیز مشکل میشود امر حج
در وجه لشکن فی مرتبه سیت اکر ضمیر مرتبه را رجع بکل
دارید معنیش این طریقه میشود که ترتیب کردانیدن اهر
فرد فرد الا افراد شی سیت در مرتبه هر فرد فرد از افراد
شی اکر بشی دارید معنیش این طریقه میشود که ترتیب
کردانیدن اهر فرد فرد از افراد شی سیت در مرتبه شی او

الا باطل نیست اما الثالث و الرابع زیرا که باطل میشود جامعیت تعریف
از جهت وقوع همین ترتیب بین جزء بالبدیه پس لازم نیز هم و نیز لا
زم می اید انکه تحقق نشود ترتیب در بین چیز از غیر الله تعالی
جواب داده شده است از همین الحجة باین طریق یعنی که لفظ
کل در همین امثال مواضع مقحم است یعنی زاید است مثل
قول شیخ ابن حاجب که کل مفعول حذف فاعله یا جواب
دیگر انکه در بعض نسخ شی بالمقصود تالیفه است این نیست جز این
نیست که حمل جعل کل شیء بر ترتیب کردانیدن جعل کل
شیء موقوف بر ترتیب لفظا باعتبار مآل معانی شیت تیسر
گویا انکه گفته است صاحب تعریف جعل الاشیاء فی مراتبها
و انچه تعبیر مراد باشیا ملک واقع است در تعریف اصطلاح ما
تالیفها ست والا تحقق نمیشود ترتیب از غیر الله تعالی
شیء ضد ما یطلق علیه دارد جواب میگویم که شیء
ما یطلق علیه دارد اطلاق میکنند شیء را بر جایکه ان علم
دیگر عندهم چنانکه مذهب حکما است و مذهب شیخ جار الله است
انچنین اطلاق میکنند شیء را بر موجود خارجی یا بعضی بنا بر
مذهب شیخ ابو الحسن اشعری است انچنین اطلاق میکنند شیء را
بر معلوم همچنانکه مذهب جاحظ و مذهب اکثر از معتزله

بعره ایست بعضی از متکلمین اطلاق میکنند شی را بر
جسم بعضی متکلمین اطلاق میکنند شی را بر اسم قدیم
بعضی از متکلمین اطلاق میکنند شی را بر اسم حادث
بدان بدرستی که موجود خارج بر دو قسم ست موجود
واجب زیرا که خالی ازین نیست که موجود خارجی محتاج
در وجودش بسوی غیر نیست یا نی اگر باشد اول ممکن ست
واگر باشد ثانی واجب ست واجب را نزد متکلمین اینچنین
تعریف کرده اند که الذی یقتضی ذاته وجوده ولا یحتاج
فی وجوده الی شی منفصل اگر گویند که واجب نزد
متکلمین بر چند قسم ست جواب میگویم که بر دو قسم ست
واجب لذاته و واجب لغیره واجب لذاته مثل ذات
واجب و واجب لغیره مثل صفات واجب نزد حکما
واجب را اینچنین تعریف کرده اند که الذی یستحق الوجود
لذاته گویند که واجب نزد حکما بر چند قسم ست
جواب میگویم که بر دو قسم ست واجب لغیره عقول
عشره ممکن را همچون تعریف کرده اند که الذی لا یقتضی
ذاته وجوده ولا عدمه بل کل منهما من غیره ممکن را

نجنین تعریف کرده اند که الذی یستحق العدم لذاته گوید که
داة جند ما یطلق علیه او جواب میگویم که به ما یطلق علیه
دارد اطلاق کرده میشود ذات را بر اسم جامد انچنین اطلاق
کرده میشود ذات را بر امر داخل حقیقت ذاتی انچنین صفت
هم نیز به ما یطلق علیه دارد اطلاق میشود صفت را بر امر
غیر تمام بنفس انچنین اطلاق کرده میشود صفت را بر اسم
مشتق انچنین اطلاق کرده میشود صفت را بر امر خارج
گوید که ممکن بر چند قسم است جواب میگویم که بر دو
قسم است جوهر است یا عرض زیرا که خالی از این نیست ممکن
بنفس نسبت یافته است اگر باشد اول جوهر است اگر باشد ثانی عرض
است بدان ای برادر کسی که جوهر را اطلاق کرده میشود میکنند
شرحی حکما باشتراک لفظی بر چهار معنی اولها موجود عن
المحل وثانیها الماهیة التی اذا وجدت فی خارجی کانت
لا فی الموضوع وثالثها قابل للصفت ورابعها الشیء الذی
یتعاقب علیها الصفات و گاهی اطلاق میکنند جوهر را
بر ذات و بر حقیقت و العرض عکسها انچنین اطلاق میکنند
صفات را نیز در حکما باشتراک لفظی بر چهار معنی او

لها موجود

١٢١

موجود لیس غنی عن المحل فی موضوع وثانیها
منها الماهیة التی اذا وجدت فی الخارج کانت
فی الموضوع وثالثها الصفة ورابعها الشیء الذی
لا یتعاقب علیها الصفات عرض را چنین
تعریف کرده اند العرض موجود فی الموضوع جوهر نزد
متکلمین اسم جزء لا یتجزی است بمعنی
لا یقبل الانقسام لا فعلا ولا خرقا ولا فرضا
گوید که جوهر بر چند قسم است جواب میگویم
بر پنج قسم است هیولا صورت جسم نفس عقل
زیرا که جوهر خالی ازین نیست که حال در محل است
یا محل بر حال است یا مرکب از همین دو پس اگر
باشد اول صورتست واگر باشد ثانی هیولاست واگر
باشد ثالث جسم است واگر نباشد اینچنین پس اگر
باشد تعلق جوهر با جسام از قبیل تدبیر و تصرف
نفس است والا عقل است واعلم ان للعقل
ثلاثة معان احدها القلع والثانی القطع
والثالث الکرة هیولا را چنین تعریف کرده اند

جوهر من شانه ان یکون بالقوة دون ما یحل فیه صورت را
همچونان تعریف کرده اند که جوهر من شانه ان یخرج معله
من القوة الی الفعل جسم را همچونان تعریف کرده اند که جوهر
الذی یمکن ان یعرض جهة الی والثلثة تتقاطع علی زوای القا
ئمة جسم طبعی بر چند قسم است جواب میگوییم که بر دو قسم است مرکب
و مفرد جسم طبعی مفرد همان است که منشود از
اجسام متشابه مثل بار جسم طبعی مرکب همانست که تر
کیب کرده شود از اجسام مثل جسم حیوان نفس را
همچونان تعریف کرده اند که تعلق با لبدن تعلق تدبیر و
تصرف کاها اطلاق میکنند نفس را نزد متکلمین حکما
بر هیکل محسوس بمعنای مشار الیه بانا دانت مکلف
بر احکام تبلیغیه نفس چند چند ما یطلق علیه دارد
جواب میگوییم که نفس سه ما یطلق علیه دارد اطلاق کرده میشود
نفس را بر ذات شی و بر قوة مدرکه مر قوة حیوانیه بعقل را
همچونان تعریف کرده اند که قوة للنفس بها تستعد للعلوم الا
دراکات بالقوة ما یکون مبدء الاثر بعضی متکلمین عقل
همچونان تعریف کرده اند العقل جسم سیار مما فی البدن سریان

۲۷۳

الماء الورد فی الورد عرض را همچون تعریف کرده اند له الفعل
جوهر یدرک به الاشیا بالوسایط و المحسوسات بالذات
نیز حکما عرض را همچون تعریف کرده اند العرض موجود
فی الموضوع و نیز متکلمین همچون تعریف کرده اند ما لا یقوم
بذاته بل بغیره   عرض بر چند نوع است جواب هر کم
و کیف این متی وضع اضافه ملک فعل انفعال همچنان نیک
نظم کرده اند شیخ محقق طوسی باین طریقه که جوهر کیف کم
این متی وضع اضافت ملک فعل انفعال و نیز همچنا
نیک نظم کرده است شیخ زین الدین اصفهانی باین طر
یقه که گل به بوستان دوش در شتر لباسی خفته
بود یک نسیم از کوی جانان خاست خرم تر شکفته و
نیز همچنان نیک تعلیم کرده است صاحب تمهید باین
طریقه که مرد دورار نیکو در خانه خویش امروز
آراسته نشسته بکار خویش فیروز کم را همچون
تعریف کرده اند که

کم بر چند قسم است جواب میگوییم که کم بر دو قسم است کم منفصل
کم متصل زیرا که کم خالی از این نیست نه هم باشد حد مشترک

۳۲۷

بین اجزای کم بالی پس اگر بشد ثانی منفصل بیت واکر
بشد اول متصل بیت زیرا که متصل خالی ازین نیست
قارو الذات بیت یا غیر قار الذات پس اگر بشد ثانی
زمان بیت اول مقدار بیت پس اگر قبول کند قسمت را
از جهت واحد خط بیت واز دو جهت سطح بیت
واز سه جهت جسم تعلیمی بیت کیف را همچنان تعریف کرده
اند که الکیف عرض لا یتوقف تصوره علی تصور غیره
لا یقتضی التسمیة والا لتسمیة فی محله اقتضا اولیا
و القید کرده بیت مثل اضافه و بالیاتا که
مندرج شود در همین تعریف علم بعلوم میکل منقسم میشود
معلوم زیرا که علم تقاضا میکند قسمت را بواسطه
جدیت معلم معلوم علم بران طایفه که تعریف
کرده اند ایشان همین علم را بحصول صورت شی
در عقل یا بحصول صورة مدرکه نزد مدرکه ویا
تمثیل حقیقت شی نزد مدرکه وغیر ذالک من العبارات
دلالت میکند بر دین که همین علم از مقوله اضافه بیت
پس لایق سزاوار اینک کردانیده شود همین علم را مندرج

۲۰۸

در بحث کیف جواب میگوییم که مراد علم هیت زیرا که گاه اطلاق
کرده میشود علم بر علوم حکمیه چنانکه تصریح کرده است بهمین
اطلاق شیخ در الهیات الشفا این را چنین تعریف کرده اند که
الاین هو حصول الشیء فی المکان اما حقیقی ککون
زید فی المکان الذی یخصه او غیر حقیقی ککون زید
فی المسجد او فی البلد او فی السوق او فی الاقلیم متی را
چنین تعریف کرده اند که هو حصول الشیء فی الزمان
اما حقیقی ککون الشیء فی الزمان الذی لا ینفصل
عنه ککون الکسوف فی ساعة کذا او غیر حقیقی ککون
الکسوف فی الیوم کذا او فی الشهر کذا او فی السنة کذا
مکان را نزد متکلمین چنین تعریف کرده اند که البعد
المجرد الموهوم و نزد اشراقیین از حکما چنین تعریف
کرده اند که البعد المجرد الموجود و نزد مشائیین از حکما
چنین تعریف کرده اند که السطح الباطن من الحاوی
المماس للسطح الظاهر من المحوی زمان نزد متکلمین
را چنین تعریف کرده اند که عبارة عن مقدار متجدد موهوم
بمتجدد معلوم ازالة للابهام و نزد حکما را چنین تعریف

۲۸۶

کرده اند که مقدار حرکت فلک الاعظم معنی حرکت خروج از قوت
بسوی فعل بر سبیل تدریج متکلمین حرکت را چون تعریف
کرده اند الحرکة کونان فی آنین فی مکانین والسکون
بخلافه حکما حرکت را چون تعریف کرده اند الحرکة کون
الجسم بحیث ای حد من الحدود المفروضة تفرض لا یکون
قبل الوصول ولا بعده حاصلا فیه وضع را چون تعریف کرده
اند که هیئة حاصلة الشیء بسبب نسبة اجزائه بعضها
الی بعض والامور الخارجیة عنه کالقعود والقیام اضافه را لی
همچنان تعریف کرده اند که الاضافة هی نسبة التی تعرض
الشیء بالقیاس الی نسبة اخری کالابوة والبنوة ملک
را چون تعریف کرده اند که هیئة تعرض الشیء بسبب ما یحیط
به وینتقل بانتقاله بعضی کالتعمم والتقمص ان یفعل
را چون تعریف کرده اند که هیئة للشیء حال تاثیره فی
فی غیره کا   ما دام   کالقاطع ما دام یقطع
جرا اختیار کرده است اسم ان یفعل را و ان
ینفعل را از برای هاتین مقولتین نه اسم فعل را
والانفعال را جواب میگویم که فعل اطلاق کرده میشود بر موثر

۲۴۷

بعد از

بعد از انقطاع تاثیر شمس واطلاق میشود انفعال را
میشود بعد از انقطاع تاثیر شمس بخلاف ان یفعل وان
ینفعل که اطلاق کرده نمیشود و همچنین دو را میشود و بر میشود
شد و در هیچ حالی بگردد وقت تاثیر و تاثر شمس تالیف
را چنین تعریف کرده اند که جعل الاشیاء المتعددة بحیث
یطلق علیها اسم الواحد ولم یعتبر فی مفهومه النسبة
بالتقدم والتاخر والترکیب یرادف التالیف چنانکه ذکر کر
ده است میر سید شریف در حواشی کشاف تالیف
ماخوذ از الفت یا الف است پس لابد است از رعایة
مناسبت بین اجزای تالیف پس درین جهت تالیف
اخص از ترکیب است یا مساوی است ترتیب گوید که
چرا اینا مده است مضاف الیه ضمیر مونث تا که مطابق میشود میان
مرجع و مرجع الیه جواب میگوییم که اشارت کرده است مصـ
بتذکیر ضمیر بسوی انکه ضمیر راجع بسوی کتاب است یا اشارت
کرده است بسوی انکه ضمیر راجع بسوی رساله است لیکن
تا در رساله متمحض نیست از برای تانیث یا اشارت کرده
است بسوی انکه ضمیر راجع بسوی رساله است مطابقة

باعتبار ما بر اوست که کتاب بخشد اجمالی زیکه اشاره بسوی همین
توجه نقوش که الرسالة مرتبة علی کذا بسمیت متأخر از
ترتیب است اگرچه یکجند باعتبار وجود اجمالی پس حیثیت وجه
تقدیم سمت بر ترتیب جواب میگوییم چهم همه ارم بی انکه وجه
ارتباط جمله ترتیب تفصیل است بخلاف سمیت که محل از مفصل مثل
مفرد از مرکب است و جواب دیگر اینکه تفصیل بعد از اجمال اوقع
است در نفس همچنانکه ادب تعلم کتاب ارتدریج از اسهل
بسوی اصعب گوید که چگونه صحیح اخبار تسمیه ترتیب
قبل از وجود مخبر عنه جواب میگوییم که باعتبار بسوجد و موصوف
صیغه غیر منظور است همچنانکه اشاره کرده است بسوی همین توجیه
نقوش که الرسالة مرتبة علی کذا و صدق مطلقه عامه فرع
ثبوت موضوع است در وقت ما یا باعتبار تنزیل منتظر به منزله الا
محقق کاین مثل قول الله تعالی که اذا وقعت الواقعة قول باین
که صحت اخبار باعتبار ذکیل خطبه است نسبت همین است چندین اگه
اینک واقع شده است در اثنای کتاب از تفصیل نقوش که الا
الا لحق لات فتلاث با همین است از همین توجیه کل ابا و نیز قول
باین که خطبه الحاقی است بعد قبل لایق نیست اینکه تکلم کرده شود

بهمین